

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منتشر شده در موندو وایس

نویسنده: شان مالوی

برگردان: مجله جنوب جهانی

فرستنده: طاهر باختری

۱۶ می ۲۰۲۵

چگونه خلق مفهوم «یهودستیزی نوین» برای محافظت از اسرائیل و حمله به چپ به کار گرفته شد



این مقاله به طور خلاصه به بررسی پیشینه تعریف کاربردی یهودستیزی «اتحاد بین‌المللی یادبود هولوکاست» (IHRA) می‌پردازد و این که چگونه ترکیبی از دشواری‌های داخلی و بین‌المللی علیه صهیونیسم در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ منجر به تلاشی هماهنگ برای بازتعریف یهودستیزی به گونه‌ای شد که دفاع از اسرائیل را در اولویت قرار داده و همزمان، جریان چپ سیاسی را به عنوان دشمن اصلی شناسایی کند. این مقاله، تعریف IHRA را نه به عنوان پاسخی مردمی به یهودستیزی، بلکه به عنوان شکلی هماهنگ و نهادی از ضد شورشگری می‌داند که هدف آن خاموش کردن همبستگی فراملی با فلسطین است.

تاریخچه نهادی و حقوقی تعریف IHRA معمولاً از اوایل دهه ۲۰۰۰ میلادی و با اصطلاحاً «آزمون سه D» پیشنهادی ناتان شارانسکی، که در آن زمان وزیر امور اورشلیم و دیاسپورا در دولت اسرائیل بود، آغاز می‌شود. شارانسکی، یک یهودی ناراضی شوروی که پس از آزادی از زندان در سال ۱۹۸۶ به اسرائیل مهاجرت کرد و از دهه ۱۹۹۰ تا اوایل دهه ۲۰۰۰ در مناصب مختلف دولتی خدمت کرد، تلاش‌های غیرخسونس‌آمیز برای همبستگی با فلسطین را با دیدگاهی تقریباً آخرالزمانی می‌نگریست و آن‌ها را هم به نسل‌کشی نازی‌ها و هم به «تمامیت‌خواهی» ستالینی پیوند می‌داد. در پاسخ، شارانسکی «آزمون سه D» را برای تمایز قائل شدن بین «انتقاد مشروع» از اسرائیل و آنچه در حوزه یهودستیزی قرار می‌گرفت، پیشنهاد کرد. به گفته شارانسکی، سه «D» مورد نظر عبارت بودند از: اهریمن‌سازی («هنگامی که اقدامات اسرائیل به شکلی کاملاً غیرمنطقی بزرگنمایی می‌شود»)، ستندردهای دوگانه («هنگامی که انتقاد از اسرائیل به صورت گزینشی اعمال می‌شود؛ هنگامی که اسرائیل به طور خاص... به دلیل نقض حقوق بشر مورد انتقاد قرار می‌گیرد در حالی که رفتار ناقضان شناخته‌شده و بزرگ حقوق بشر، مانند چین، ایران، کوبا و سوریه، نادیده گرفته می‌شود») و سلب مشروعیت («هنگامی که حق اساسی اسرائیل برای موجودیت انکار می‌شود»). بر اساس این تعریف، تمام اشکال ضدصهیونیسم باید به عنوان نوعی یهودستیزی درک می‌شد. حتی کسانی که موجودیت اسرائیل را می‌پذیرفتند نیز باید اطمینان حاصل می‌کردند که انتقاداتشان در چارچوب‌های خاصی باقی می‌ماند و با انتقاد متناسب از دیگر ناقضان حقوق بشر همراه می‌شد (نکته قابل توجه این که چنین آزمونی هنگام محکوم کردن سایر کشورها به دلیل نقض حقوق بشر الزامی نیست).

در سال ۲۰۰۵، عناصری از «آزمون سه D» شارانسکی به عنوان بخشی از «تعریف کاربردی یهودستیزی» مرکز نظارت بر نژادپرستی و بیگانه‌هراسی اتحادیه اروپا (EUMC) گنجانده شد. از ۱۱ نمونه یهودستیزی ارائه شده توسط تهیه‌کنندگان، هفت مورد مربوط به دولت اسرائیل بود، از جمله «ادعای این که موجودیت دولت اسرائیل یک تلاش نژادپرستانه است». در سال ۲۰۱۰، وزارت امور خارجه ایالات متحده رسماً تعریف خود از یهودستیزی را تصویب کرد که تا حد زیادی با تعریف ارائه شده توسط EUMC یکسان بود، اگرچه «آزمون سه D» را در رابطه با انتقاد از اسرائیل برجسته‌تر کرد. سرانجام، در سال ۲۰۱۶، اتحاد بین‌المللی یادبود هولوکاست (IHRA) نسخه اندکی اصلاح‌شده از تعریف کاربردی EMUC را تصویب کرد که ۱۱ مثال و ارتباط آن‌ها با «آزمون سه D» را دست‌نخورده نگه داشت.

اسرائیل و «یهودستیزی نوین» در دهه ۱۹۷۰

در حالی که تاریخچه نهادی IHRA نسبتاً سرراست است، اگر بخواهیم هم منشأ آن و هم انگیزه ایجاد آن را درک کنیم، باید چند دهه به عقب برگردیم. در همین راستا، نقل قولی از کتابی با عنوان «یهودستیزی واقعی در امریکا» که در سال ۱۹۸۲ توسط ناتان پرلماتر، مدیر سازمان ضد افترا (ADL)، و همسرش، روث پرلماتر، نوشته شده است، آموزنده است. هشدار می‌دهم که زبان این نقل قول بسیار نژادپرستانه است، اما آن را آورده‌ام زیرا برای درک تحولاتی که ما در این کنفرانس و همچنین در مبارزه مداوم و بزرگتر برای حمایت از آزادی فلسطین به آن‌ها می‌پردازیم، مهم است: "با من در نبش خیابان چهل و دوم و خیابان اول در شهر نیویورک، مقابل سازمان ملل متحد بایستید. دیپلمات‌هایی را که راهی محل کارشان هستند تماشا کنیم. مردانی با عمامه، زنانی با ساری، مردان بلندقد سیاهپوست و مردان کوتاهقد سبزه، اروپایی‌های بور و آسیایی‌های زردپوست - همه خوش‌تیپ، تحصیل‌کرده و جهان‌وطن. دیپلمات‌ها. مطمئناً در میان آن‌ها حتی یک نفر هم از اعضای کوکلاس‌کلان نیست. مطمئناً کسی نیست که شبانه و مخفیانه وارد حیاط یک

یهودی شود و صلیب شکسته روی در خانه‌اش بکشد. اما چه کسی منافع یهودیان را به شکلی شوم‌تر تهدید می‌کند – دیپلمات‌هایی که مرتباً تأیید می‌کنند صهیونیسم نژادپرستی است، یا نوجوانانی با قوطی‌های رنگ؟»
این فرمول‌بندی که توسط پرلماترها ارائه شده است، به طور خاص سازمان ملل را هدف قرار می‌دهد، اما مفید است زیرا به شکلی صریح تغییرات لفاظی و ایدئولوژیک را نشان می‌دهد که زمینه‌ساز تعریف IHRA در قرن بیست و یکم شد. در این تغییر دو عنصر مرتبط وجود دارد. اول این که ضدصهیونیسم نه تنها به عنوان نوعی یهودستیزی، بلکه به عنوان نوعی خطرناک‌تر از یهودستیزی سنتی که افراد یا کل جامعه یهودی را هدف قرار می‌داد، شناسایی می‌شود. دوم این که این یهودستیزی جدید و بازتعریف‌شده، ناشی از یک جریان چپ بین‌الملل‌گرا دانسته می‌شود تا از راست ملی‌گرا و گروه‌هایی مانند کوکلاس‌کلان یا حزب نازی آمریکا.

منطق حاکم در اینجا این است که یهودستیزی جناح راست – سوزاندن صلیب، کشیدن صلیب شکسته، حتی اعمال خشونت‌آمیز علیه افراد یهودی – ممکن است تهدیدی برای یهودیان در ایالات متحده یا اروپای غربی باشد، اما این تهدید در مقایسه با ضدصهیونیسم جناح چپ، که کل پروژه استعماری شهرک‌نشینان اسرائیل را تهدید می‌کند، ناچیز است. بنابراین، نه تنها یهودستیزی برای شامل شدن اسرائیل بازتعریف می‌شود، بلکه به طور کاملاً آگاهانه‌ای استدلال می‌شود که حملات جناح چپ به صهیونیسم خطرناک‌تر از یهودستیزی سنتی جناح راست است که افراد یهودی را هدف قرار می‌دهد.

این تغییر تعریف یهودستیزی از کجا، چگونه و چرا نشأت می‌گیرد؟ در حالی که تلاش‌ها برای تثبیت صهیونیسم به عنوان یک جزء اصلی هویت یهودی سابقه‌ای طولانی دارد، در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ بود که برای اولین بار شاهد یک کارزار مستمر از سوی روشنفکران و فعالان صهیونیست برای تدوین این پیوند از طریق یک تعریف گسترده از یهودستیزی بودیم که به طور خاص بر اسرائیل متمرکز شده و با انتقادات جریان چپ مبارزه می‌کرد. در سال ۱۹۶۹، روشنفکر اتریشی، ژان آمی، مقاله‌ای با عنوان «یهودستیزی فضیلت‌مندانه» منتشر کرد که در آن استدلال می‌کرد: «ضداسرائیل‌گرایی و ضدصهیونیسم امروزی و یهودستیزی سال‌های گذشته در توافق مطلق با یکدیگر قرار دارند... آنچه قطعاً جدید است، این است که این شکل از یهودستیزی، که اکنون در لباس ضداسرائیل‌گرایی ظاهر شده، محکم در جناح چپ قرار گرفته است.» در اوایل دهه ۱۹۷۰، سازمان‌های صهیونیستی آمریکایی و حتی عناصری از دولت اسرائیل شروع به پذیرش این تعریف تجدیدنظر شده کردند. در سال ۱۹۷۱، دیوید ای. رز، رئیس کمیته اجرایی ملی سازمان ضد افترا (ADL)، هشدار داد که «کارزار نفرت ضداسرائیلی این افراط‌گرایان نه تنها تهدیدی جدی برای بقای اسرائیل است، بلکه به معنای وسیع‌تر آن، ضد یهودی است.» سال بعد، در گردهمایی که توسط کمیته یهودیان آمریکا (AJC) برگزار شد، آبا ابان، وزیر امور خارجه اسرائیل، این پدیده را «یهودستیزی نوین» نامید که اسرائیل را هدف قرار داده و به طور خاص با «ظهور چپ نو» مرتبط است. ابان با طرح ادعایی که شکل تلاش‌های صهیونیستی برای خاموش کردن انتقادات از اسرائیل را برای ۵۰ سال آینده تعیین می‌کرد، تأکید کرد که «تمایز بین یهودستیزی و ضدصهیونیسم اصلاً تمایزی نیست. ضدصهیونیسم صرفاً یهودستیزی نوین است.»

دو سال بعد، در سال ۱۹۷۴، بنجامین آر. اپستین و آرنولد فورستر، مدیر و معاون مدیر سازمان ضد افترا (ADL)، کتاب «یهودستیزی نوین» را منتشر کردند که به رواج این اصطلاح به عنوان مخفی برای تعریف گسترده‌ای از یهودستیزی کمک کرد که انتقادات چپ‌گرایانه از اسرائیل و صهیونیسم را هدف قرار می‌داد. آن‌ها اعلام کردند: «در لفاظی‌های سازمان‌های افراطی سیاه‌پوست و انقلابی چپ، «ضدصهیونیسم» به ابزاری برای یهودستیزی تبدیل شد.» این

نقل قول از اپستین و فورستر نه تنها بخوبی منطق «یهودستیزی نوین» را نشان می‌دهد، بلکه به نحوه واکنش سازمان‌های صهیونیستی در این دوره به تغییرات بزرگتر در محیط سیاسی داخلی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ نیز اشاره دارد. این یک بینش بدیع نیست که بگوئیم این دوره نشان‌دهنده یک تحول نهادی بزرگ در میان سازمان‌های یهودی امریکائی بود، زیرا گروه‌هایی مانند ADL و AJC که به طور سنتی بر یهودستیزی داخلی متمرکز بودند، تغییر جهت داده و اسرائیل را در مرکز دستور کار خود قرار دادند، در حالی که گروه‌های جدیدی مانند کمیته روابط عمومی امریکا و اسرائیل (AIPAC، ۱۹۶۳)، امریکائی‌ها برای اسرائیل امن (AFSI، ۱۹۷۰) و کمیته دقت در گزارشگری و تحلیل خاورمیانه (CAMERA، ۱۹۸۲) به طور مشخص برای لابی‌گری امریکائی‌ها به نفع اسرائیل ایجاد شدند. توضیح سنتی برای این تغییر بر تحولات نظامی و دیپلماتیک در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا (SWANA)، از جمله جنگ‌های عرب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، متمرکز بوده است. اما در حالی که درگیری نظامی در خاورمیانه به وضوح باعث تحول در گروه‌های صهیونیستی در ایالات متحده و جاهای دیگر شد، واقعاً فشار برای یک تعریف گسترده و با اولویت‌بندی مجدد از یهودستیزی را توضیح نمی‌دهد، تعریفی مجدد که نه بر ارتش‌های عربی یا حتی گروه‌های مقاومت فلسطینی مانند فتح یا جبهه مردمی برای آزادی فلسطین، بلکه بر آنچه اپستین و فورستر «سازمان‌های افراطی سیاهپوست و انقلابی چپ» می‌نامیدند، متمرکز بود.

پاسخ به جنبش‌های مردمی

با تکیه بر آثار کیت فلدمن، الکس لوبین و دیگران، من پیشنهاد می‌کنم که انگیزه اصلی ظهور فرمول‌بندی «یهودستیزی نوین» ارتباط کمی با درگیری عرب و اسرائیل داشت و در عوض، پاسخی به سازماندهی فراملی و مردمی بود که به دنبال پیوند دادن جنبش‌های آزادیبخش ضد استعماری در سراسر جهان با فعالان در ایالات متحده و اروپای غربی بود. تلاش‌های همبستگی با فلسطین سابقه‌ای طولانی در ایالات متحده دارد که به دهه‌های ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ با سازمان‌هایی مانند سازمان دانشجویان عرب (OAS، تأسیس ۱۹۵۲)، انجمن دانشجویان مسلمان (MSA، ۱۹۶۳) و انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های عرب-امریکائی (AAUG، ۱۹۶۷) بازمی‌گردد. در دهه ۱۹۷۰، چندین گروه جدید این مبارزه را ادامه دادند، از جمله اولین شاخه‌های مستقر در ایالات متحده اتحادیه عمومی دانشجویان فلسطین (GUPS) و همچنین کمپین حقوق بشر فلسطین (PHRC) و کمیته همبستگی با فلسطین (PSC). اگرچه تاکتیک‌ها و عضویت این گروه‌ها متفاوت بود، اما پس از جنگ ۱۹۶۷، بسیاری بر ارتباط با جهان سوم انقلابی و همچنین با گروه‌های داخلی که به دنبال تغییرات رادیکال در ایالات متحده بودند، تأکید داشتند. در همان زمان، در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، فعالان جنبش قدرت سیاه نقش مهمی در انتقال تلاش‌های همبستگی با فلسطین از یک موقعیت نسبتاً حاشیه‌ای به موقعیتی ایفا کردند که حداقل توجه عمومی را می‌طلبید. سازمان‌هایی مانند جنبش اقدام انقلابی (RAM) و حزب پلنگ سیاه (BPP) و عناصری در کمیته هماهنگی دانشجویان غیرخوشنوت‌آمیز (SNCC)، با الهام از چهره‌هایی از مالکوم ایکس و منتقد فرهنگی هارولد کروزر گرفته تا چه گوارا و فرانک فانون، همگی تحلیلی را پذیرفتند که در آن امریکائی‌های آفریقائی‌تبار نه شهروندانی بودند که به ناحق از حقوق خود محروم شده‌اند، بلکه قربانیان استعمار داخلی بودند که باید به هر وسیله ممکن سرنگون شوند. این تحلیل، که بشدت تحت تأثیر انقلاب‌های الجزایر و کوبا و همچنین مقاومت ویتنامی‌ها در برابر امپریالیسم فرانسه و امریکا قرار داشت، مقدم بر جنگ ۱۹۶۷ در خاورمیانه بود. اما اشغال کرانه باختری و غزه توسط اسرائیل پس از سال ۱۹۶۷، همراه با همکاری ایالات متحده

در تلاش‌های جنگی اسرائیل در اوج جنگ ویتنام، بسیاری از فعالان جنبش قدرت سیاه را بر آن داشت تا به طور صریح این دو کشور را به عنوان پروژه‌های ذاتاً خشونت‌آمیز و امپریالیستی که باید به هر وسیله ممکن با آن‌ها قاطعانه مقابله شود، مرتبط کنند.

تا حدودی در نتیجه الگوئی که جنبش قدرت سیاه ارائه داد، عناصری در درون جریان چپ نوی عمدتاً سفیدپوست امریکا نیز پس از جنگ ۱۹۶۷ به انتقاد از پروژه صهیونیستی پرداختند. دانشجویان در اواخر دهه ۱۹۶۰، با پیش‌بینی تلاش‌های فعالان بعدی در قرن بیست و یکم، «هفته‌های فلسطین» را در دانشگاه‌های خود سازماندهی کردند، نشریات ضدصهیونیستی که اسرائیل را به آپارتاید مرتبط می‌کرد توزیع نمودند و باشگاه‌ها و گروه‌هایی را با محوریت همبستگی با فلسطین تشکیل دادند. همانند فعالان جنبش قدرت سیاه، انتقاد چپ نو از اسرائیل با یک تحلیل جهانی بزرگتر مرتبط بود که در آن هم اسرائیل و هم ایالات متحده در استعمار و امپریالیسم دخیل دانسته می‌شدند. این بدیهی است که یک تاریخچه بسیار مختصر و ناقص از سازماندهی و تلاش‌های همبستگی با فلسطین در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است، اما در همین زمینه سازماندهی ضد استعماری مردمی، چندنژادی، چندقومی و فرا ملی است که ما باید ایجاد مفهوم «یهودستیزی نوین» را با تأکید آن بر دفاع از اسرائیل در برابر آنچه بعداً تلاش‌های سلب مشروعیت از سوی این ائتلاف مردمی نامیده شد، درک کنیم.

نتیجه‌گیری و اهمیت

در پایان، می‌خواهم به طور خلاصه به این موضوع بپردازم که چرا این پیشینه مختصر اتحاد بین‌المللی یادبود هولوکاست (IHRA) برای مسائل بزرگتر نظریه و کنشگری که این کنفرانس را به حرکت درمی‌آورد، اهمیت دارد. این یک ترفند آسان مؤرخان است که به هر مسأله خاصی اشاره کنند و بگویند «آها! این زودتر از آنچه فکر می‌کنید اتفاق افتاد!» در حالی که این ممکن است اغلب درست باشد، من با کسانی که می‌پرسند چرا باید اهمیت دهیم نیز همدردی دارم. با توجه به نسل‌کشی و نکبت مداوم در فلسطین، چه فرقی می‌کند که ریشه‌های تعریف IHRA در اواخر دهه ۱۹۶۰ باشد یا در اوایل دهه ۲۰۰۰؟ برای این منظور، می‌خواهم سه نکته را ارائه دهم.

اول، این تاریخ نشان می‌دهد که این تعریف تجدیدنظر شده از یهودستیزی که بر اسرائیل و صهیونیسم متمرکز است، به طور ارگانیک از جوامع یهودی در ایالات متحده یا جاهای دیگر ناشی نشده است. بلکه، هم تعریف IHRA و هم پیشینه آن در قالب «یهودستیزی نوین»، نتیجه یک کارزار هماهنگ توسط گروه‌های صهیونیستی و دولت اسرائیل برای سرکوب حملات جریان چپ به اسرائیل و همچنین بی‌اعتبار کردن تلاش‌ها برای پیوند دادن جنبش‌های ضد استعماری جهانی در سراسر مرزها بود. ما باید صریحاً این موضوع را برای آنچه بوده و آنچه هست، مورد بررسی قرار دهیم: شکلی از ضد شورشگری با هدف تقویت صهیونیسم و شکست دادن نه تنها مقاومت در فلسطین، بلکه هرگونه شکل هماهنگ همبستگی با فلسطین در سراسر مرزهای ملی، نژادی و قومی. این ضد شورشگری با تلاش‌های معرفتی برای بازتعریف یهودستیزی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آغاز شد و در قرن بیست و یکم به کارزاری برای الزام‌آور کردن آن تعریف تجدیدنظر شده به گونه‌ای که بتواند توسط نهادهایی از دانشگاه‌ها و نیروهای پولیس گرفته تا شهرها، ایالت‌ها و دولت‌های ملی اجرا شود، تشدید یافت.

دوم، و به طور مرتبط، ما باید هم «یهودستیزی نوین» و هم تعریف IHRA را به عنوان گواهی بر موفقیت فعال‌گرایی مردمی در مورد فلسطین و تهدیدی که نه تنها برای اسرائیل، بلکه برای صهیونیسم به عنوان یک ایدئولوژی و همچنین

برای استعمار شهرک‌نشینان و آپارتاید به طور گسترده‌تر، از جمله مبارزات در امریکای شمالی علیه خشونت پولیس و سلب مالکیت بومیان، ایجاد می‌کند، درک کنیم.

من نمی‌خواهم نقش شبکه‌های همبستگی در غرب و جاهای دیگر را بیش از حد برجسته کنم؛ این مبارزه در فلسطین آغاز شده و با فلسطینی آزاد از رو... تا در... به پایان خواهد رسید. و در حالی که فعالان و دانشگاهیان هزینه‌های واقعی برای همبستگی با فلسطین پرداخته‌اند و همچنان می‌پردازند، این مردم در فلسطین هستند که نه تنها زیر بمب‌ها و گلوله‌های اسرائیل، بلکه زیر مرگ تدریجی و کند سیاست‌های مرگ اسرائیل رنج می‌برند. با این حال، من فکر می‌کنم این نکته قابل توجه است که حتی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، در زمانی که بیشتر جهان بر درگیری نظامی بسیار فعال عرب و اسرائیل متمرکز بود، سازمان‌های صهیونیستی و عناصری از دولت اسرائیل قبلاً تلاش‌های همبستگی فراملی مردمی را به عنوان تهدیدی کافی برای توجیه بازتعریف اساسی یهودستیزی شناسایی کرده بودند. این تصادفی نیست که آن تلاش‌ها در اوایل دهه ۲۰۰۰ در پاسخ به موج جدید سازماندهی فراملی حول جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم اسرائیل (BDS) و همبستگی با فلسطین احیاء و دوجندان شد.

سوم، و در نهایت، من فکر می‌کنم این تاریخ به ما اهمیت مطالعات انتقادی صهیونیسم و مطالعات انتقادی قومیت را به عنوان ابزاری برای تولید دانش و کنشگری یادآوری می‌کند. عدم بررسی انتقادی تاریخ، نظریه و عمل صهیونیسم، به صهیونیست‌ها اجازه می‌دهد تا عرصه بحث را تعیین کنند. مطالعات انتقادی قومیت در بهترین حالت خود، یک فضای فکری و نهادی ارائه می‌دهد که نوع سازماندهی و کنشگری فراملی، چندنژادی و چندقومی را که هم زادگاه این رشته به عنوان یک حوزه مطالعاتی و هم مبارزات بزرگتر ضد استعماری دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را رقم زد، هدایت می‌کند. ما می‌توانستیم یک کنفرانس کامل در مورد خطرات مطالعات قومیت به عنوان یک تشکیلات نهادینه شده در آکادمی غربی داشته باشیم، اما وقتی امروز به این اتاق نگاه می‌کنم، افراد زیادی را می‌بینم که از قدرت نهادی و فکری مطالعات انتقادی قومیت برای ادامه و گسترش مبارزاتی که زادگاه این رشته بوده است، استفاده کرده‌اند و در عین حال آن مبارزات را به آرمان فلسطین و دیگر مردم مستعمره پیوند داده‌اند. من همچنین فکر نمی‌کنم تصادفی باشد که در اینجا در کالیفرنیا و جاهای دیگر، سازمان‌های صهیونیستی هدف قرار دادن، سانسور و سرکوب مطالعات انتقادی قومیت را به بخش مهمی از دستور کار معاصر خود تبدیل کرده‌اند.

این مقاله برای اولین بار در جلد ۱، شماره ۱ (پائیز ۲۰۲۴) مجله مطالعات انتقادی صهیونیسم (JCSZ) با عنوان «از یهودستیزی نوین» تا تعریف IHRA» منتشر شد.

شان ال. مالوی استاد تاریخ و مطالعات انتقادی نژاد و قومیت (CRES) در دانشگاه کالیفرنیا، مرسد است. او مدرک دکتری و کارشناسی ارشد خود را در رشته تاریخ از دانشگاه استنفورد و مدرک کارشناسی خود را در رشته تاریخ از دانشگاه کالیفرنیا، برکلی دریافت کرده است. او نویسنده کتاب «تراژیدی ائومی: هنری ال. استیمسون و تصمیم برای استفاده از بمب علیه جاپان» (انتشارات دانشگاه کرنل، ۲۰۰۸) و همچنین مقالاتی در مورد هدف‌گیری هسته‌ای در جنگ جهانی دوم و اثرات تشعشعی بمب ائومی است. آخرین کتاب او، «خارج از اوکلند: انترناسیونالیسم حزب پلنگ سیاه در طول جنگ سرد»، در سال ۲۰۱۷ توسط انتشارات دانشگاه کرنل منتشر شد. پروژه تحقیقاتی فعلی او به بررسی بسیج مخالف علیه تلاش‌های همبستگی با فلسطین در دانشگاه‌های ایالات متحده می‌پردازد.